بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 15 آبان 1395

ما در این بحث هایی که یکی دو روز در مورد جعل مجعول می کردم. یک عبارت را زیاد تکرار می کردم. آن این است که جعل و مجعول، هر دو عناوین انتزاعی هستند که از یک منشأ انتزاع واحد انتزاع شده اند. به نظرم رسید که یک مقداری این عبارت را توضیح بیشتر بدهم مناسب است. ببینید جایی که، حالا مثال تصور را و علم را که به عنوان روشن شدن بحث مقدمتا عرض می کردیم دوباره به آن بپردازیم. شما اگر به یک قضیه ی شرطیه ای علم پیدا کنید. علم پیدا کنید که اگر زید بیاید عمرو هم می آید. اینجا ما یک علم داریم، تصور ذهنی من هست یا تصدیق من هست. حالا تصور یا تصدیق آن خیلی مهم نیست. این علم به چه چیزی تعلق گرفته است؟ به مفاد یک قضیه شرطیه. این مفاد قضیه شرطیه، چه شرط آن محقق باشد چه نباشد، متعلق علم من هستو یک موقعی که شرط تحقق پیدا می کنم، جزاء هم تحقق پیدا کردنش، تحقق جزاء در زمان تحقق شرط هم، این هم متعلق علم من هست. من هم به مفاد قضیه شرطیه می توانم بگویم علم دارم، هم می توانم به تحقق جزاء عند تحقق الشرط علم دارم. ظاهرا مراد از جعل و مجعول آن مفاد قضیه شرطیه کلیه است. خب مفاد قضیه شرطیه است. و مراد از مجعول، آن تحقق جزاء عند تحقق الشرط است. این دو تا هر دو شان، معلول عملیه جعل هستند. یعنی وقتی قانون گذار یک جعلی را اعتبار می کند، یک جعلی را محقق می کند، یک اعتباری از او سر می زند، وقتی این اعتبار به یک قضیه شرطیه تعلق گرفته است، این قضیه شرطیه در عالم اعتبار تحققی ندارد. به این قضیه شرطیه جعل می گوییم. تحقق جزاء در هنگام تحقق شرط، مجعول گفته می شود. هر دو اینها هیچ کدامشان وجود حقیقی متأثل ندارند. ولی هر دو وجود حقیقی دارند. ولی وجود حقیقی ای که تابع منشأ انتزاع آنها است. منشأ انتزاعشان همان عملیه جعل است. آن اعتباری هست که شارع کرده است. هم جعل و هم مجعول هر دو معتبر هستند. هیچ کدامشان اعتبار نیستند. هر دو چیزی هستند که اعتبار به آنها تعلق گرفته است. متعلق الاعتبار هستند. ولی یک موقعی ما متعلق الاعتبار را قضیه شرطیه تصور می کنیم که قضیه شرطیه در همان هنگامی که اعتبار تحقق پیدا می کند به تحقق اعتبار و در همان زمان تحقق پیدا می کند. یک تحقق جزاء هست در هنگامی که شرط تحقق پیدا می کند. این با تحقق اعتبار تحقق پیدا نمی کند. وقتی که آن شرط خارجیت پیدا کرد، آن جزاء هم متصف می شود به وصف متعلق الاعتبار بودن. به وصف اینکه چیزی است که اعتبار به او تعلق گرفته است. دقیقا مثل همان علم. ما یک علم داریم دو گونه معلوم، همان معلوم خارجی ها. معلوم خارجی را دو گونه ما داریم. یک معلوم خارجی به مثابه قضیه شرطیه است. قضیه شرطیه به هر حال در یک وعاء مناسب خودش تحقق دارد. حالا اینکه وعاء تحقق قضیه شرطیه چیست کاری ندارم. نفس الامر است یا چه هست یک بحث فلسفی عمیقی در موردش هست که وعاء قضیه شرطیه کجاست و امثال اینها. ولی به هر حال یک تحققی برای قضیه شرطیه ما می فهمیم. این قضیه شرطیه، چیزی است که من به او علم دارم. این قضیه شرطیه به این وصف معلوم بودن من متصف می شود به تبع تعلق علم من. کما اینکه آن جزاء هم در هنگامی که شرط تحقق پیدا می کند، به وصف معلومیت من متصف می شود. اینجا البته یک تعبیری در کلمات مرحوم نائینی، مرحوم آقای خوئی، مرحوم آقای صدر، تکرار شده است، این کلام به نظر می رسد که یک جور دیگری بحث را تصویر کرده است. تعبیری در کلمات آقایان هست، می گویند نسبت جعل و مجعول مثل نسبت ایجاد و وجود هست. که اینها حقیقتا یک چیز هستند؟ ذاتا یک چیز هستند اعتبارا دو چیز هستند. این تعبیری که در کلمات آقایان به کار می رود یک چیز دیگری از آن استفاده می شود. آن به نظر می رسد که آقایان جعل را به معنای خود آن اعتبار گرفته اند. خود آن عملیه اعتبار خود آن تشریع گرفته اند. و این اعتبار، نه متعلق اعتبار و متعلق تشریع که یک قضیه شرطیه است. مفاد قضیه شرطیه را جعل نگرفته اند. چون بین مفاد قضیه شرطیه و تحقق جزاء عند تحقق شرط هیچ کس نسبتش را نمی تواند بگوید که به نحو ایجاد و وجود است. چون آن حقیقتا تحقق جزاء عند تحقق شرط معلول آن قضیه شرطیه نیست. معلول خود آن جعل است که تحقق دارد. این است که اگر این تعبیر که در کلمات آقایان هست گویا جعل را به معنای خود آن عملیه جعل گرفته اند. حالا من قبل از اینکه بحث را ادامه بدهم، یک نکته ای در مورد این عملیه جعل عرض کنم، اعتبار و تشریع و جعل و امثال اینها، اعتبار حالا جعل را به کار نبرم، اعتبار، تشریع، عملیه جعل، اینها اصلش یک امر حدوثی هستند. ولی یک استمرار حکمی دارند. یعنی در عالم اعتبار، تا وقتی که ناسخ نیامده باشد، یک اعتباری برای آن جعل تحقق دارد. در عالم اعتبار، با استمرار حکمی جعل کأنه دائم شارع این اعتبار را بر اعتبار خودش هست. خب این معنای اعتبار، یعنی بقاء معتبر به مثابه قضیه شرطیه. بقاء معتبر به معنای تحقق جزاء عند تحقق شرط، همه اینها معلول بقاء اعتبار هست. البته همان بقائی که به جهت استمرار حکمی بقاء پیدا کرده است. و الا اگر ما جعلمان، بقاء پیدا نکرده باشد، به جهت نسخ. همچنانی که خود آن جعل شکسته می شود، جعل که می گویم یعنی عملیه جعل. همچنان که آن اعتبار از بین می رود، معتبر ما هم حالا چه به معنای آن مفاد قضیه شرطیه، چه به معنای جزاء عند تحقق شرط، هر دو اینها از بین می روند. چون اینها تابع هستند

شاگرد: عملیه جعل اصلا مگر نسخ می شود؟ عملیه جعل که یک زمانی حادث شد و تمام شد.

استاد: نه نه نخیر. خود همان عملیه جعل، جعل یعنی اعتبار کردن.

شاگرد: آن اعتبار کردن که نتیجه اش یک جعل قضیه شرطیه شد و یک مجعول

استاد: نه نه. ببینید ما در واقع این عملیه، عرض من در آن بحث این است که خود همان عملیه جعل، عملیه جعل یعنی چه؟

شاگرد: کاری که شارع کرد. اعتباری که شارع داد. فعلی که صورت گرفت

استاد: این فعل، یعنی اعتبار کردن. یعنی در عالم اعتبار، در عالم قانونگذاری، این بایدیت را محقق کردن. همین باید باقی می ماند. یعنی ببینید، ما

شاگرد: الآن ما چهار تا چیز داریم. یک عملیه جعل.

استاد: همین عملیه جعل، چیزی است که در عالم اعتبار استمرار حکمی پیدا می کند. یعنی ببینید استمرار حکمی، فرض کنید من الآن چیز را تشبیه کنم به بحث تعهدات که یک چیز دارد، یعنی قرار دادهایی که ما داریم. تعهدی که متعاقدین دارند. متعاقدین با هم قراردادی می بندند. این قرادادی که متعاقدین می بندند، تا وقتی که این قرارداد را نسخ نکرده اند، این قرارداد باقی است. این قرارداد ممکن است متعلقش، یک قضیه شرطیه باشد. ببینید، این قضیه شطیه ای که، مثلا بیمه، بیمه مفادش چیست؟ مفادش این است که اگر ضرری متحمل شدم، بیمه متکفل به پرداخت این ضرر است. من و شرکت بیمه، با هم دیگر یک همچین تعهدی را امضا می کنیم. یک قراردادی امضا می کنیم. این قرارداد، بقاء استمراری دارد. آن مفادی که، اگر من ضرری متحمل شدم، بیمه آن ضرر را بپردازد، این مفاد خودش قرارداد نیست. این متعلق قرارداد من است. ما نسبت به این قرارداد داریم. ما یک تعهد داریم، من و شرکت بیمه. این تعهد تا کی باقی است؟ تا وقتی که از بین نرفته باشد. به خیار فسخ، مثلا. اگر یکی از طرفین خیار فسخ داشته باشد. خیار فسخ به چه چیزی تعلق می گیرد؟ به همان چیزی که قرارداد شده است. یعنی بر خلاف آن تصوری که، گاهی اوقات این جوری تصور می کنند می گویند که کأنه وقتی ما قرارداد می بندیم، یک چیزی تحقق پیدا می کند، معلول قرارداد. و فسخ به آن چیزی که معلول قرارداد هست تعلق می گیرد. نه، خود قرار داد را ما فسخ می کنیم. ولی قرارداد یک وجود استمراری دارد. قرارداد، در واقع من و شما با همدیگر، یک قراردادی را که امضا می کنیم، یک استمرار حکمی بر این قرارداد تصویر میشود.

شاگرد: عملیه جعل...

استاد: عیب ندارد. بحث من همین است. اسمش را می گذاریم عملیه جعل. در واقع عملیه جعل حدوث آن امر را می آورد. همان عملیه جعل که حدوث هست، استمرار حکمی دارد.

شاگرد: خود آن عملیه استمرار حکمی ندارد

استاد: خود آن عملیه استمرار حکمی است. کأنه بیبنید معنای استمرار حکمی این است که من و شما می گوییم ما بر این قرارداد هستیم، ما بر این قرارداد هستیم، ما بر این قرارداد هستیم، گویا ما داریم دائم اینکه متعهد هستیم را، تکرار می کنیم.

شاگرد: آن که عملیه نیست حاج آقا

استاد: معنای استمرار حکمی همین است. حالا بحث لفظ نیست که اسمش را چه می گذارید.

بحث این است که در عالم اعتبار، این کأنه هی دارد تکرار می شود. می دانید شبیه چه؟ همان تصور را که من مثال می زدم گویا کأنه من هی دارم تصور می کنم هی دارم تصور می کنم هی دارم تصور می کنم، این جعل به این معنا، جعل باقی به جهت عدم نسخ، جعل باقی، این جعل غیر از آن قضیه شرطیه است. قضیه شرطیه، متعلق این جعل است. و تحقق الجزاء عند تحقق الشرط هم متعلق این قضیه است. این دو تا هر دو شان متعلق این جعل من هستند. این جعل من یک بقاء دارد و یک استمرار حکمی دارد و همان استمرار حکمی، آن دو تا متعلق را ایجاد می کند.

شاگرد: خود جمله شرطیه حاج آقا در مفادش همان استمرار حکمی نیست اصلا؟ فرق نمی کند با

استاد: نه ببینید من اگر از اول یک امر مستمر را قرارداد کنیم. ما قرارداد کنیم که در طول یک سال اگر ضمانی شد، قرار داد بیمه یک ساله این جوری است دیگر. این ضمان بر فرض تحقق ضرر، در طول یک سال، این متعلق این قرارداد می آمد. حالا اگر ما وسط سال این قرارداد را با هم بهم زدیم. وسط سال می توانیم قرارداد را به هم بزنیم دیگر. یعنی حتی همان که از اول وقتی ما قرارداد می بندیم، قرارداد تعلق گرفته است به یک امر مستمر. متعلّق قرارداد امر مستمر است. ولی همین قرادادی که به یک امر مستمر تعلق گرفته است، اگر بخواهد باقی بماند باید استمرار حکمی داشته باشد. ممکن است همین قرارداد وسط سال به هم بخورد.

شاگرد:.... مشروط به این که نسخ نشود

استاد: نسخ نشود. حالا نسخ در باب قرارداد ها به این است که یک نفر که حق خیار دارد، خیارش را اعمال کند یا طرفین با تغایل، آن قرارداد را به هم بزند. نسخ در آنجا همچین مفهومی دارد. بنابراین، من این که در عالم اعتبار منشأ اثر هست، فقط آن قرارداد به وجوده الحدوثی نیست. آن قرارداد باید استمرار حکمی داشته باشد. تا آن قرارداد استمرار حکمی نداشته باشد، مفاد قضیه شرطیه، تحقق جزاء عند تحقق الشرط، آنها استمرار و ادامه نخواهند داشت. ادامه تحقق الجزاء عند تحقق الشرط و ادامه مفاد قضیه شرطیه، اینکه این قضیه شرطیه هنوز هم مستمر باشد، به تبع ادامه خود جعل است. ادامه خود اعتبار است. که البته آن ادامه اش ادامه حقیقی نیست. ادامه اش ادامه با استمرار حکمی است. این مطلب را داشته باشید.

اینکه در این بحث ها یک ابهام جدی وجود دارد که مثلا استصحاب عدم جعل که شما می خواهید بگویید، مراد از استصحاب عدم جعل چیست؟ ما در واقع با توجه به نکاتی که اینجا عرض کردیم ما چهار چیز اینجا داریم. یک، حدوث جعل. دو، بقاء جعل. حالا به جای جعل کلمه اعتبار را به کار ببرم که یک قدری از بعضی ابهامات خالی باشد. حدوث الاعتبار. الاعتبار بوجوده الحدوثی. الاعتبار بوجوده البقائی. این اعتبار بوجوده البقائی به جهت عدم نسخ اعتبار بوجوده الحدوثی است. یک اعتبار بوجوده الحدوثی تا وقتی که نسخی به آن تعلق نگرفته باشد، در عالم اعتبار باقی می ماند، استمرار حکمی پیدا می کند و این استمرار حکمی، منشأ می شود که این اعتبار در بقائا هم موجود باشد. خب دو تا معتبر داریم. یک معتبر این قضیه شرطیه ای که، مثلا در مثال بیمه، لو تضرر، اگر متضرر شود بیمه کننده، شرکت بیمه باید ضررش را بپردازد. این مفاد این قضیه. یک مفاد دیگر هم در ظرفی که تضرر خارجیت پیدا میکند. وقتی طرف خارجا متضرر می شود، شرکت بیمه آن را می پردازد. خب استصحاب بقاء مجعول، که می خواهیم بگوییم بقاء مجعول، معمولا به آن مرحله آخر کار دارد. مراد از مجعول، آن مفاد قضیه شرطیه نیست. آن چیزی است که با تحقق شرط تحقق پیدا می کند. مثلا در مثال معروفی که ما در باب استصحاب داریم که، ماء متغیر نجس می شود، ماء که تغیر پیدا کرد خب نجس شد. این نجاست یک مجعول ما است. ما نمی دانیم که این مجعول، بعد از زوال تغیر هنوز نجاستش باقی است یا نیست. استصحاب می خواهیم بکنیم آن مجعولی که جزاء شرط ما بیود. آن را می خواهیم استصحاب کنیم. استصحاب عدم جعل چیست؟ استصحاب عدم جعل را، چند جور می شود تصویر کرد. یکی اینکه اصلا آن جعل بوجود حدوثی اش تحقق پیدا نکرده است. آن عملیه جعل تحقق پیدا نکرده است. یک جور این جوری تعبیر کنیم. که در نتیجه وقتی عملیه جعل اصلا تحقق پیدا نکرده باشد، به تبع، بقاء هم ندارد. چون بقاء آن جعل، بقاء آن اعتبار، فرع حدوثش است. وقتی که حدوث پیدا کرد و استمرار حکمی پیدا کرد باقی می ماند. یک موقعی این شکلی تصویر می کنیم. یک موقعی نه، آن قضیه شرطیه را، می گوییم آن قضیه شرطیه که مفاد این قضیه که اگر مثلا؛

ببینید ما احتمال می دهیم که اگر شیئی نجس شود، یعنی شیئی ملاقات به نجس کند، یک نجاستی در آن ایجاد شود که این نجاست حتی بعد از زوال تغیر هم موجود باشد. درست است؟ این مفاد که یک مفاد قضیه است که یک به اصطلاح ما جعل زائد ما تعبیر می کنیم. این مفاد چه زمانی محقق شده است؟ به تبع جعل محقق شده است. ما می گوییم قبل از اینکه اصلا جعل نجاست شده باشد، نجس شدن شیء بعد از زوال تغیر هم تحقق پیدا نکرده است. این جمله شرطیه ای که، اگر شیئی ملاقات با نجس شود، نجاست بعد از زوال تغیرش هم ایجاد می شود. هم نجاست هنگامی که تغیر زائل نشده است ایجاد شده است و هم نسبت به بعد از زوال تغیرش ایجاد می شود. آن حسّه ای از نجاست، که بعد از زوال تغیر ایجاد می شود، آن حسه را اگر شما جزاء در نظر بگیرید، این قضیه شرطیه، که اگر این شیء با نجاست ملاقات کند، نجاستی که بعد از زوال تغیر هم موجود است، تحقق پیدا می کند. این خودش یک قضیه حادثه است دیگر. یک زمان این نبوده است. ما نمی دانیم، ولو به جهت اینکه جعل تحقق نداشته است، این قضیه شرطیه هم صادق نبوده است. پس بنابراین ما می توانیم استصحاب عدم جعل را، به اعتبار همین مفاد قضیه شرطیه بگیریم. یعنی ما چند جور قضیه شرطیه اینجا می توانیم تصویر کنیم.

ببینید، ما یک جعل داریم، جعل نجاست موسّعه بر شیء ملاقی نجس. این اعتبار حالا تعبیر می کنم اعتبار نجاست موسعه بر شیء ملاقی نجس. یک دیگر هم خود نجاست موسعه بر روی شیء ملاقی نجس. خود نجاست موسعه یعنی چه؟ یعنی مفاد این قضیه شرطیه. یعنی مفاد قضیه شرطیه اذا لاق الشیء النجاسه سار نجسا نجاسهً موسعهً تبقی حتی بعد زوال التغیر. ما در واقع اینکه آقایان استصحاب عدم جعل می کنند یک موقع ممکن است بگوییم که آن اعتبار نجاست موسعه، عدم آن را استصحاب می کنیم. یک موقعی عدم این مفاد قضیه شرطیه را استصحاب می کنیم. این دو تا مطابق هم هستند. ولی آن اعتبار یک فعلی از افعال هست، این اذا لاق الشیء النجاسه سار نجسا نجاسهً موسعهً تبقی حتی بعد زوال التغیر، متعلق آن اعتبار است. آن معتبر ما است. آن معتبر هم یک زمانی ایجاد شده است دیگر. به اعتبار ایجاد شده است. و تا وقتی که آن اعتبار استمرار حکمی دارد موجود است. اگر آن اعتبار نفخ شود، دیگر موجود نیست. تابع وجود اعتبار به چیز هست. خب آقایان کدام را می خواهند استصحاب عدم جعل را مطرح کنند؟ استصحاب عدم جعل یعنی عدم اعتبار، یا عدم معتبر؟ این ابهام در فرمایش آقایان هست. عرض ما این است، ببینید هر یک از این دو تا باشد، چه استصحاب به معنای استصحاب عدم اعتبار باشد چه استصحاب به معنای استصحاب عدم تحقق این قضیه شرطیه، اینها یک اموری هستند که عرف متعارف به اینها توجه ندارد. و چون توجه ندارد، این استصحابات جاری نیست. بنابراین، با استصحاب بقاء مجعول، هیچگونه تعارضی بین اینها وجود ندارد. من دیگر خسته شده ام یک مکملی این بحث دارد انشاءالله یکشنبه عرض می کنم.

یک نکته ای اینجا من عرض کنم فقط. آن این است که چه این بحث هایی که ما مطرح می کنیم، دو بحث در این بحث ها باید از هم تفکیک شود. یک بحث رابطه مفاد قضیه شرطیه با تحقق جزاء عند تحقق الشرط هست. یک بحث، بحث رابطه قضیه کلیه با جزئیاتش است. با افرادش است که بحث انحلال است. بحث انحلال یک بحث است، بحث تحقق جزاء عند تحقق الشرط یک بحث دیگر است. عین همه این عرایضی که ما الآن در رابطه بین قضیه شرطیه و جزاء گفتیم، در مورد آن بحث عنوان کلی و چیز هم وجود دارد. یعنی ما اعتبار گاهی اوقات به یک امر کلی تعلق می گیرد. همچنانی که علم گاهی اوقات به یک امر کلی تعلق می گیرد. من علم دارم به دانا بودن انسان ها. عالم بودن انسان ها. حیوان ناطق بودن انسان ها. درست است؟ این علم ما آن قضیه کلیه متعلق علم من هست از یک طرف، تک تک انسان ها هم، آن که حیوان ناطق بودن این انسان، حیوان ناطق بودن این انسان، حیوان ناطق بودن این انسان هم متعلق علم من هست. علم می تواند منشأ انتزاع امور متکثره باشد. حالا این را می خواهم انشاءالله فردا توضیح دهم.

سؤال: من شخصا این شبهه برایم حل نشده است که می تواند جعل تعلق گیرد به مجعولات متکثر با همان تصویری که شما می فرمایید، منتها آن مجعولات متکثر، خودش کلی باشد که منطبق شود عقلا بر افرادش

استاد: این را فردا می خواهم توضیح بدهم که آیا حقیقتا اگر در نظر بگیریم، بین تعلق علم به عنوان کلی و تعلق علم به آن افراد، به اصطلاح چه شکلی است؟ این را فردا توضیح می دهم انشاءالله.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد